

عدالت، عدالت اجتماعی و اقتصاد

دکتر موسی غنی‌نژاد

مفهوم عدالت از دیرباز مورد توجه اندیشمندان بوده و یکی از مفاهیم محوری هرگونه اندیشهٔ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را تشکیل می‌دهد. بخش مهمی از فلسفهٔ سیاسی از یونان باستان گرفته تا اندیشهٔ سیاسی مدرن، به موضوع عدالت توجه و تأکید دارد. فلاسفهٔ مهم یونان باستان، افلاطون و ارسطو، کوشیدند مفهوم عدالت را همانند دیگر مفاهیم بنیادی مربوط به سیاست و جامعه، در چارچوب تفکر استدلالی مطرح سازند. آنها عدالت را با توسل به مفهوم مرتبت و تناسب توضیح می‌دهند. عدالت از دیدگاه آنان عبارت است از قرارگرفتن موجودات در مرتبت و منزلت "طبیعی" آنها. یونانیان باستان در بسیاری موارد صفات عادلانه و طبیعی را به جای هم به کار می‌برند و زمانی که از حق طبیعی سخن می‌گویند منظورشان حق ناشی از منزلت طبیعی موجودات است. از نظر آنها ظلم به معنای بیرون آمدن از وضع طبیعی یا تخطی نسبت به حق طبیعی است. وضع طبیعی نزد این فلاسفه، وضعیت مطلوب یا آرمانی است. آفرینش موجودات، از جمله انسان، بر اساس سلسله مراتبی در طبیعت صورت گرفته است که بیانگر وضعیت طبیعی، مطلوب و عادلانه است. دورافتادن موجودات از منزلت طبیعی خود موجب به هم خوردن وضعیت مطلوب و عادلانه می‌شود. عدالت در واقع چیزی جز بازگرداندن

موجودات به منزلت طبیعی آنها نیست. دستاورد بزرگ فیلسوفان یونانی گشودن باب مباحث استدلالی و عقلانی درباره عدالت است. آنها مفهوم عدالت را از چارچوب تنگ دستورات و موعظه‌های اخلاقی صرف بیرون آوردند و درباره آن، همانند دیگر موضوعات مهم فلسفه سیاسی، به تفکر عقلانی پرداختند.

اگرچه اندیشه کلی یونانیان درباره عدالت به معنای تناسب مرتبت‌ها دارای یکپارچگی و استحکام منطقی است اما چون این مفهوم منوط به تعریف وضعیت طبیعی یا آرمانی است لذا مصداق عدالت تابعی از این تعریف است. از این رو اختلاف نظر درباره جامعه آرمانی ناگزیر به تفاوت اندیشه درباره مصداق یا مضمون عدالت می‌انجامد. این مسئله منحصر به یونان باستان نیست، در مباحث مدرن عدالت نیز بخشی از جدال‌های فکری مکتب‌های گوناگون درباره عدالت به تصور آنها از جامعه آرمانی و چگونگی ایجاد آن برمی‌گردد. مباحث مربوط به عدالت توزیعی نزد قدما و مجادلات مربوط به آنچه که امروزه تحت عنوان عدالت اجتماعی یا اقتصادی صورت می‌گیرد عمدتاً ناظر به الگویی از جامعه آرمانی است و بخش مهمی از پیچیدگی‌های این مباحث بیش از آن‌که مربوط به موضوع خاص عدالت باشد به ویژگی‌های وضعیت مطلوب یا آرمانی ربط دارد.

تعریف صوری عدالت و مفهوم عقلانی آن به صورتی که فیلسوفان یونان باستان مطرح کردند، از آن زمان تاکنون مبنای اصلی تقریباً تمام مباحثات و مناقشات مربوط به عدالت بوده است. ارسطو با تکیه بر رکن اصلی عدالت نزد یونانیان یعنی اصل "تناسب طبیعی"، به دو شکل از عدالت در روابط اجتماعی میان انسان‌ها قائل شد: عدالت توزیعی و عدالت تعویضی.^۱ اولی گویای چگونگی توزیع منابع و مواهب اجتماعی و طبیعی میان اعضای جامعه است و دومی ناظر بر چگونگی معامله یا دادوستد میان دو طرف مبادله. از دیدگاه ارسطو، عدالت توزیعی زمانی برقرار خواهد شد که سهم هر کدام از اعضای جامعه برحسب منزلت و شایستگی‌هایش معین گردد؛ و عدالت تعویضی به این معنا است که هر مبادله باید در عین حال یک معادله باشد یعنی آنچه داده می‌شود باید برابر باشد با آنچه ستانده می‌شود. این دو مفهوم از عدالت قرن‌های متمادی، تا آغاز دوران جدید، بر اندیشه بشری به خصوص متفکران قرون وسطی در اروپا حاکم

1. Aristote, "Ethique de Nicomaque", Flammarion, Paris, 1982, pp. 130-135.

بود و کم‌تر کسی به خود جرأت می‌داد تا آنها را مورد تردید قرار دهد. اما با نضج‌گرفتن اندیشهٔ سوپوزکتیویستی جدید، بسیاری از مبانی تفکر ارسطویی، از جمله اندیشه‌های وی در خصوص عدالت مورد نقادی و مناقشه قرار گرفت. بیش از هزار سال بحث دربارهٔ "قیمت عادلانه"، بر مبنای اصل ارسطویی تساوی در مبادله، در عمل آشکارا به بن‌بست انجامید، به طوری که گروهی از متألّهین مسیحی، به خصوص از میان یسوعیون، به این نتیجه رسیدند که تعریف مشخصی از قیمت عادلانه از جهت مضمون آن نمی‌توان به دست داد و محاسبه و تعیین چنین قیمتی از سوی مقامات دیوانی (دولتی) در عمل غیرممکن است. از این رو آنها این تدبیر را اندیشیدند که قیمت عادلانه را از لحاظ شرایط شکل‌گیری آن تعریف کنند، یعنی قیمتی را عادلانه دانستند که در شکل‌گیری آن در بازار، "قواعد بازی" رعایت شده باشد، یعنی بر خلاف عرف معمول و قوانین حاکم، اعمال نفوذی در تعیین قیمت صورت نگرفته باشد.^۱ معیار قراردادادن قواعد بازی به جای تأکید بر نتیجهٔ آن یکی از ویژگی‌های مهم تحول در مفهوم عدالت را تشکیل می‌دهد. این تحول صرفاً محدود به عدالت تعویضی نیست بلکه عدالت توزیعی را نیز در برمی‌گیرد، یعنی عدالت به جای آن‌که معطوف به تعیین سهم هر کدام از اعضای جامعه باشد، بیشتر ناظر بر چگونگی انجام "بازی" توزیع و قواعد حاکم بر آن تصور می‌شود.

در چارچوب جهان‌شناسی خاص یونانیان باستان می‌توان از عدالت در طبیعت و مستقل از انسان سخن گفت، اما چنین رویکردی در اندیشهٔ سوپوزکتیویستی مدرن خالی از تناقض نیست، زیرا در این شیوهٔ تفکر همهٔ مفاهیم و به طریق اولی مفاهیم اخلاقی، صبغهٔ انسانی دارند و بیرون از حوزهٔ عمل انسانی بی‌معنا هستند. بنابراین سخن گفتن از طبیعت منهای انسان و به طریق اولی تصور وضعیت آرمانی مستقل از عمل انسانی از لحاظ معرفت‌شناسی مدرن لغو و بیهوده است. از این رو می‌بینیم در نظریه حقوقی مدرن (جان لاک)، حق طبیعی و قانون طبیعی، همگی به معنای حق و قانون طبیعی انسانی است و مستقل از وجود و عمل انسان قابل تصور نیست. در اندیشهٔ مدرن برای انسان چند حق اساسی طبیعی تعریف شده است (حقوق بشر) مانند حق حیات، حق مالکیت، حق آزادی انتخاب شیوهٔ زندگی، که مبنای اولیهٔ تئوری‌های عدالت را تشکیل می‌دهند. عدالت ناظر بر حفظ و صیانت از این حقوق فردی است یا به طور مشخص‌تر،

1. R. de Roover, "La pensée économique des scolastique", Vrin, Paris, 1971, p. 70.

هر عمل عامدانه‌ای که ناقض این حقوق باشد ظالمانه است. در چارچوب اندیشه سوبژکتیویستی مدرن، عدالت وصف افعال انسانی است. عملی عادلانه است که منطبق بر اصول و قواعد کلی ناظر بر حفظ و صیانت از حقوق اساسی بشری باشد. این تعریف کلی قابل اطلاق بر همه عرصه‌های زندگی اجتماعی انسان‌ها است، اما باید توجه داشت که مصداق‌های عملی این تعریف بیشتر جنبه سلبی دارد تا ایجابی. حکومت قانون به عنوان آرمان اصلی انقلاب‌های ضد استبدادی دوران جدید (انقلاب شکوهمند انگلیس در اواخر قرن هفدهم و انقلاب فرانسه و نهضت استقلال‌طلبانه آمریکا در اواخر قرن هجدهم) در واقع مبتنی بر چنین مفهومی از عدالت است. از دیدگاه اندیشمندان دوران جدید، استبداد، تحمیل اراده و عقیده و به‌طورکلی نفی آزادی و اختیار فردی بارزترین مصداق بیدادگری است؛ و تنها راه رفع این بیدادگری و استقرار عدالت این است که همه اراده‌های فردی، صرف‌نظر از مقام و منزلت‌شان، تابع قواعد کلی و قوانینی گردند که شمول عام دارند و همه در مقابل آنها برابرند. البته نباید این تحول در مفهوم عدالت را فراگردی یک‌سویه و برگشت‌ناپذیر تلقی نمود، زیرا آرمان عدالت توزیعی با این که موقتاً در دوره‌ای از تجدد تحت‌الشعاع مفهوم جدید عدالت قرار می‌گیرد اما به علت ریشه بسیار کهن و قوی آن در فرهنگ‌های بشری، دوباره به اشکال مختلف ظهور می‌نماید. "عدالت اجتماعی" مصداق ظهور دوباره آرمان بسیار قدیمی عدالت توزیعی است.

علی‌رغم این که اصطلاح عدالت اجتماعی از قرن نوزدهم مطرح شد اما شیوع بلامنازع آن در قرن بیستم اتفاق افتاد. عدالت اجتماعی در واقع یکی از شعارهای اصلی همه ایدئولوژی‌ها و نهضت‌های سوسیالیستی و شبه سوسیالیستی است. سوسیالیست‌ها در انتقاد از جامعه مدرن (بورژوازی) یا نظام مبتنی بر حکومت قانون (لیبرالیسم) می‌گویند آرمان عدالت خواهی این نظام تنها محدود به جنبه خاصی از زندگی سیاسی یعنی ناظر به لغو امتیازهای طبقات اشراف و استقرار برابری همه در برابر قانون است و مسئله اجتماعی بسیار مهم دیگر یعنی نابرابری اقتصادی (درآمد و ثروت) میان افراد و گروه‌های گوناگون جامعه در آن جایی ندارد. سوسیالیست‌ها معتقدند عدالت سیاسی (برابری همگان در برابر قانون) اگرچه لازم است اما کافی نیست و برای تکمیل آن باید عدالت اقتصادی یا به اصطلاح عدالت اجتماعی نیز تأمین گردد. به سخن دیگر آنها بر این رأی هستند که آزادی سیاسی (آزادی از قید استبداد) بدون آزادی

اقتصادی (آزادی از اضطراب و نیاز معیشتی) شکل بدون محتوا است، بنابراین تا زمانی که عدالت اجتماعی (اقتصادی) برقرار نشود، عدالت به معنای واقعی آن تحقق نخواهد یافت.

نکته مهمی که اغلب مورد غفلت قرار می‌گیرد این است که علی‌رغم شباهت ظاهری زیاد میان دو مفهوم عدالت اجتماعی و عدالت توزیعی (به معنای قدیم کلمه)، از لحاظ مضمونی و مصداقی تفاوت‌های اساسی میان آنها وجود دارد. مفهوم قدیمی عدالت توزیعی مبتنی بر تصور سلسله مراتبی یا "ارگانیک" جامعه است که در آن افراد هر کدام در مرتبه معینی قرار دارند و عدالت در حقیقت به معنای تناسب میان زندگی واقعی و منزلت "طبیعی" افراد و گروه‌های اجتماعی است. در حالی که عدالت اجتماعی مفهوم جدیدی است که پیش فرض اولیه آن عبارت است از برابری همه افراد جامعه یا تصور "اتمیزه" ای از اجتماع که در آن هیچ‌گونه پیوند ارگانیک و سلسله مراتبی میان افراد تشکیل‌دهنده جامعه وجود ندارد. بنابراین مفهوم عدالت اجتماعی قابل اطلاق به جوامع سنتی که دارای ساختاری ارگانیک و سلسله مراتبی هستند، نمی‌باشد. اگر در یک جامعه سنتی، عدالت توزیعی می‌تواند مضمون کم‌وبیش مشخصی مبتنی بر معیارهای منبث از سنت داشته باشد، چنین چیزی در جامعه مدرن و در خصوص مفهوم عدالت اجتماعی امکان‌پذیر نیست، زیرا سنت جایی در این مفهوم از عدالت ندارد.

عدالت اجتماعی گویای توزیع "عادلانه" امکانات و ثروت میان افرادی است که طبق تعریف دارای حقوق برابرند. مسئله این جاست که چه معیاری برای عدالت در توزیع وجود دارد؟ واضح است که تقسیم علی‌السویه میان همه افراد راه حل نیست زیرا شایستگی، توانایی، تلاش، نیاز و ذائقه هر فردی با فرد دیگر متفاوت است. در چنین شرایطی، توزیع عادلانه مستلزم شناسایی مربوط به ویژگی‌ها و خصلت‌های فرد فرد آحاد جامعه است تا توزیع بر مبنای آنها صورت گیرد. اما لازم به توضیح نیست که جمع‌آوری اطلاعاتی از این نوع در جوامع گسترده امروزی امری ناممکن به تمام معناست. از این گذشته حتی اگر بر فرض محال، جمع‌آوری چنین اطلاعاتی ممکن باشد، گره ناگشودنی معیار عدالت مورد قبول همگان همچنان پابرجا خواهد بود زیرا هر کس بنا به شیوه تفکر، نظام ارزشی، سلیقه و خلیقات خود ممکن است معیار مشخص متفاوتی از دیگری در خصوص "توزیع عادلانه" داشته باشد. از این رو مفهوم عدالت اجتماعی، برخلاف تصور رایج، مفهومی به غایت ذهنی و سیال است به طوری که مضمونی

عینی، مشخص و قابل قبول برای همگان نمی‌توان برای آن تصور کرد. به عنوان مثال، اغلب گفته می‌شود که عدالت اجتماعی مستلزم کاستن از شکاف درآمدی و ثروت میان افراد و گروه‌های اجتماعی است، اما هیچ‌کس معلوم نمی‌کند که حد مطلوب این کاهش چه میزان است. نکته مهم دیگر این است که مکانیسم‌های توزیع درآمد و ثروت مستقل از نظام تولید ثروت نیست، و در اغلب موارد سیاست‌های توزیع مجدد روی فراگرد تولید ثروت اثر کاهنده می‌گذارد. بدین ترتیب، هدف نهایی توزیع عادلانه، یعنی بهبود وضعیت کم درآمدها، به علت پایین آمدن سطح تولید ثروت عملاً نقض می‌گردد.

یکی از مهم‌ترین نقادان مفهوم عدالت اجتماعی، فردریک فون هابک، اقتصاددان و فیلسوف سیاسی معاصر است. از نظر وی عدالت خصیصه مربوط به رفتار انسانی است از این رو دقت در کلام و ضرورت منطقی ایجاب می‌کند که صفات عادلانه و ناعادلانه را تنها به کردار انسانی اطلاق کنیم. اگر این واژه‌ها در توصیف یک وضعیت (اجتماعی) به کار رود فاقد معنا خواهد بود مگر این‌که شخص معینی مسئول برقراری این وضعیت شناخته شود. یک واقعه به خودی خود یا یک وضعیت که کسی قادر به تغییر آن نیست، می‌تواند خوب یا بد توصیف شود، اما صفات عادلانه یا ناعادلانه را درباره آنها نمی‌توان به کار برد. زلزله یا سیلی که ضایعات انسانی به وجود می‌آورد، کودکی که دچار بیماری لاعلاج می‌شود، انسانی که نزدیک‌ترین کس خود را از دست می‌دهد، همه واقعه‌ها و وضعیت‌های ناگوارند اما ناعادلانه (یا عادلانه) نیستند، چرا که هیچ‌کدام از تصمیم و رفتار شخص معینی ناشی نشده‌اند. اما اغلب اتفاق می‌افتد که به جهت "آنتروپومورفیسمی"^۱ که در تفکر و زبان ما وجود دارد، بسیاری از پدیده‌ها را، از طبیعت گرفته تا نهادهای اجتماعی، دارای فکر، اراده و مسئولیت تلقی کنیم و درباره عادلانه یا ناعادلانه بودن کلیه وضعیت‌ها به قضاوت بنشینیم^۲. مفهوم عدالت مستلزم کردار آگاهانه فرد یا افراد معین است. این الزام به نوبه خود ایجاب می‌کند که از قبل قواعدی که معرف مجموعه شرایطی است که در آن بعضی از انواع کردار انسانی ممنوع یا الزامی است، معلوم باشد. بنابراین تعریف عدالت در

1. Anthropomorphism تصور انسان‌وار همه پدیده‌ها

2. HAYEK, "Droit, Législation et Liberté", PUF, Paris, 1981, vol 2, pp. 37-39.

چارچوب قواعد رفتاری صحیح (عادلانه) امکان‌پذیر است و به رفتار مسئولانه فرد یا افراد دلالت دارد. در سطح اجتماعی اعمال هماهنگ افرادی که در یک سازمان با قصد و نیت قبلی و برای هدف معینی گردهم آمده‌اند، می‌تواند عادلانه یا ناعادلانه باشد. اما نظم‌های اجتماعی خودجوش (یا غیرسازمانی) را که تشکیل و عملکردشان به قصد و اراده افراد معینی بستگی ندارد، نمی‌توان متصف به عادلانه یا ناعادلانه بودن نمود. از این لحاظ اعمال حکومت را می‌توان از جهت عدالت داوری کرد، اما در مورد خود جوامع انسانی، که نظم‌های خودجوشی هستند، چنین قضاوتی جایز نیست.

عدالت اجتماعی فرد را مخاطب قرار نمی‌دهد بلکه جامعه را مسئول می‌شناسد. سوای خطای آنتروپومورفیسمی که جامعه را ضابط اراده، تصمیم و مسئولیت می‌داند، تنها در صورتی می‌توان جامعه را مسئول به حساب آورد که از لحاظ ساختار و عملکرد، وضع یک سازمان را داشته باشد. سازمان تشکیلات هدفمندی است که با طرح و قصد آگاهانه بنا می‌شود و هر عضوی برای تحقق هدف یا اهداف سازمان، وظیفه معینی به عهده دارد و از اختیارات و امتیازات متناسب با آن نیز برخوردار است. مسئولیت‌ها در سازمان مشخصاً معلوم است، بنابراین اگر امتیازات متناسب با عملکردها نباشد و یا تبعیض در توزیع امتیازات وجود داشته باشد، می‌توان گفت که رفتار مسئولین ناعادلانه است و در نتیجه خود سازمان را نیز می‌توان ناعادلانه توصیف کرد. پس تنها زمانی می‌توان از عدالت اجتماعی سخن گفت که جامعه به صورت یک سازمان تصور شود. از این رو می‌توان گفت که هر اقدامی که در جهت تحقق عدالت اجتماعی صورت می‌گیرد، عملاً به معنای گام برداشتن در جهت تبدیل جامعه به سازمان است. اما یک جامعه بزرگ را هیچ‌گاه نمی‌توان به سازمان تبدیل نمود. سازمان یک یا چند هدف مشخص را دنبال می‌کند در حالی که جامعه نظامی است که در آن تکثر اهداف به تعداد اعضای آن است. آزادی در حقیقت چیزی جز همین تکثر اهداف فردی نیست و تبدیل جامعه به سازمان نتیجه‌ای جز سرکوب آزادی‌های فردی ندارد.

ظاهراً "جان استوارت میل" اولین کسی است که اصطلاح عدالت اجتماعی را به معنای امروزی کلمه به کار برده و آن را صراحتاً معادل مفهوم عدالت توزیعی قرار داده است. طبق نظر وی، عدالت اجتماعی یا توزیعی یعنی این که جامعه باید رفتار یکسان با تمام کسانی که شایستگی

یکسانی دارند داشته باشد.^۱ او که در کلیه تعاریف خود از عدالت همیشه رفتار فردی را در نظر دارد، در این مورد از رفتار جامعه سخن می‌گوید. تعریف عدالت به این صورت که هر کس باید پاداشی متناسب با شایستگی‌اش دریافت کند مستلزم حل این مسئله است که جامعه چگونه می‌تواند شایستگی افراد را تشخیص دهد؟ سوای این مشکل که تعیین شایستگی تک‌تک افراد در یک جامعه بزرگ امری فراتر از توانایی بشری است، باید گفت که اساساً جامعه که به معنی دقیق کلمه متفاوت از دستگاه حکومتی است، نمی‌تواند در جهت تحقق هدف معینی اقدام نماید. از این رو دست‌یافتن به عدالت اجتماعی ایجاب می‌کند که آحاد جامعه طوری سازماندهی شوند که حکومت بتواند آنچه را که در جامعه تولید می‌شود به سهم‌های معینی بین افراد یا گروه‌ها تقسیم نماید. به سخن دیگر برای تحقق بخشیدن به آرمان عدالت اجتماعی باید جامعه را به سازمان تحت اختیار حکومت (دولت) تبدیل نمود. واضح است که منطبق نهایی چنین کاری به معنای به انقیاد درآوردن افراد و سلب آزادی‌هایشان است. هایدک در این خصوص، این سؤال اساسی را مطرح می‌سازد که آیا چنین تکلیف اخلاقی واقعاً وجود دارد که انسان خود را مطیع قدرت نماید تا با تنظیم فعالیت‌های اعضای جامعه، نوع معینی از توزیع را که به روایتی عادلانه تلقی می‌شود، تحقق بخشد؟^۲ اغلب تصور می‌شود که عدالت اجتماعی به سادگی یک ارزش اخلاقی جدیدی است که باید به ارزش‌های اخلاقی قبلی اضافه شود و در این رابطه جای خود را در نظام قواعد اخلاقی پیدا کند. اما بیشتر اوقات از این مسئله غفلت می‌شود که برای عملی ساختن آرمان عدالت اجتماعی باید نظم جامعه را به‌طور کلی و بنیادی تغییر داد و لذا بسیاری از ارزش‌های دیگر را قربانی آن نمود.^۳

برخلاف تصور رایج، هایدک و اندیشمندان هم‌فکر وی اغلب مخالفتی با تدابیر حکومتی به منظور حمایت از افراد تهیدست حتی به صورت تضمین حداقل درآمد ندارند، اما معتقدند که چنین کارهایی باید حتماً در خارج از چارچوب نظم اقتصادی انجام گیرد تا عملکرد آن‌را مختل نکند زیرا در این صورت، نتیجه نهایی نقض غرض خواهد بود. یعنی ایجاد اختلال در نظم اقتصادی چون موجب تخصیص نامناسب منابع و کاهش امکانات تولید ثروت می‌گردد، از این

1. J. S. MILL, "L'utilitarisme", (1861), Flammarion, Paris, 1988, p. 122.

2. HAYEK, *op. cit.*, p. 77.

3. Idem, p. 81.

طریق نهایتاً امکان حمایت از افراد کم درآمد را نیز محدودتر می نماید. کمک به افراد کم درآمد را نباید با مسئله توزیع درآمد و ثروت در سطح جامعه که هدف اصلی عدالت اجتماعی است، یکسان انگاشت. کمک به هموعان همیشه در همه جوامع به اشکال مختلف وجود داشته است و باید تأکید نمود که این کار ضرورتاً مستلزم دگرگونی نظم اقتصادی نیست. اما آرمان خواهی عدالت اجتماعی توزیع درآمد و ثروت را در سطح کل افراد و اقشار جامعه در نظر دارد و به ناچار با نظام اقتصادی تداخل پیدا می کند. منطق توزیعی عدالت اجتماعی در تضاد با عملکرد خنثی و بی طرفانه مکانیسم بازار رقابتی یا اقتصاد آزاد است. در جامعه مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد، تخصیص منابع و نهایتاً توزیع درآمد از طریق مکانیسم قیمت ها (عرضه و تقاضا) صورت می گیرد. با توجه به این که نظام بازار رقابتی نوعی نظم خودجوش و غیرسازمانی است، صفات عادلانه یا ناعادلانه را درباره آن و نتایج حاصل از آن نمی توان به کار برد. نتایج نظام بازار همانند نتایج رقابت در یک "بازی" از قبل معلوم نیست. علی رغم این که علاوه بر مهارت و جدیت بازیکنان، عوامل خارجی و غیرقابل پیش بینی، که اغلب به مجموعه آنها بخت (شانس) گفته می شود، نیز در نتیجه مسابقه مؤثر است؛ اما نتیجه هر چه باشد آن را نمی توان ناعادلانه یا عادلانه خواند. عدالت این جا تنها به نحوه انجام بازی مربوط می شود، یعنی اگر کسی قواعد بازی را رعایت نکند، عمل وی "نادرست" و غیر عادلانه است و به تبع آن نتیجه بازی را نیز می توان ناعادلانه خواند. اما اگر تمام بازیکنان به قواعد بازی پایبند باشند، نتیجه بازی را هرچند ناخوشایند و نامنتظر باشد، نمی توان ناعادلانه توصیف نمود. این قضیه درباره بازنده ای که شایستگی یکسان یا حتی بیشتری از برنده دارد و صرفاً برحسب تصادف باخته است، صدق می کند. هیچ بازیکن درستکاری به صرف این که شایستگی بیشتری از برنده دارد، متعرض نتیجه بازی نمی شود، البته به شرط این که قواعد بازی کاملاً رعایت شده باشد. علت این امر واضح است، عدالت اساساً خصیصه رفتار فردی است و ارتباطی به وضعیت پدیده ها ندارد. این موضوع عیناً در مورد نظم بازار نیز صدق می کند. نظم اقتصادی بازار مستلزم رعایت بعضی قواعد رفتاری کلی است. عدالت این جا مربوط به نحوه کردار شرکت کنندگان در رقابت اقتصادی و نیز بیطرفی داور (دولت) ناظر بر قواعد بازی است. اگر نسبت به قواعد تخلفی صورت نگیرد، نتیجه عملکرد بازار را از زاویه عدالت نمی توان داوری نمود، چرا که نتایج نظم بازار محصول

طرح و قصد قبلی شخص یا اشخاص معینی نیست. چگونگی توزیع درآمد و ثروت ناشی از نظم بازار ممکن است برای بعضی‌ها بسیار ناگوار به نظر آید، یعنی "بازندگانی" باشند که از هر نظر شایستگی آنها بیشتر از "برندگان" باشد، اما این وضع را نمی‌توان ناعادلانه خواند چون هیچ رفتار ناعادلانه‌ای آن را به وجود نیاورده است.

به‌کاربردن واژه توزیع درخصوص نظم بازار منشأ ابهام و سوء تفاهم بزرگی است. اقتصاد بازار مبتنی بر مکانیسم قیمت‌هاست و این مکانیسم عبارت است از علائمی برای تولیدکنندگان که برای تأمین نفع خود، روبه‌سوی تولید کالاهایی می‌آورند که افراد جامعه بیشترین نیازمندی یا تقاضا را برای آنها دارند. مکانیسم قیمت‌ها راهنمای اولویت‌های تولید و مصرف است و از این طریق حداکثر خدمت ممکن را برای بیشترین تعداد افراد فراهم می‌آورد. مکانیسم قیمت‌ها اطلاعات مربوط به اولویت خواسته‌های افراد (مصرف‌کنندگان) جامعه را به تولیدکنندگان می‌رساند و اساساً یک سیستم اطلاع‌رسانی است و هیچ ربط مستقیمی به توزیع به‌عنوان هدفی خاص ندارد. چگونگی توزیع نتیجه‌ی تبعی‌آشتی میان خواسته‌های مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان است و وضعیت آن به هیچ وجه از قبل قابل پیش‌بینی نیست. حال اگر یک اقتدار مرکزی، مثلاً حکومت، بخواهد وضعیت معینی از توزیع (عدالت اجتماعی) را هدف قرار دهد به ناچار سیستم اطلاع‌رسانی مکانیسم قیمت‌ها را بر هم می‌زند و کارایی بازار را از آن می‌گیرد. اتخاذ هر گونه سیاست مستقیم توزیعی (عدالت اجتماعی) به معنای نقض و برهم‌زدن نظم اقتصادی بازار است.

اتخاذ سیاست‌های توزیعی در ادامه‌ی منطقی خود اغلب سیاست‌های تولیدی معینی را نیز به دنبال می‌آورد و در نتیجه کل نظام اقتصادی را از بنیاد دگرگون می‌سازد. هایدک می‌گوید این فکر که همه‌ی افراد باید متناسب شایستگی‌هایشان و یا خدماتی که به جامعه می‌دهند، پاداش دریافت کنند، از همان ابتدا مستلزم یک اقتدار مرکزی است که نه تنها مسئولیت توزیع پاداش‌ها را به‌عهده داشته باشد بلکه وظایف افرادی را که پاداش می‌گیرند نیز معین نماید. به‌عبارت دیگر استقرار عدالت اجتماعی ایجاب می‌کند که افراد علاوه بر پیروی از قواعد کلی (قانون)، دستورات خاصی را که برای هر فرد یا گروه خاصی صادر می‌گردد اجرا نمایند. نظم اجتماعی متناسب با چنین وضعی که در آن افراد در خدمت نیل به هدف‌های معین یک نظام واحد (حکومت)

هستند سازمان است و نه نظم خودجوش مبتنی بر تعامل آزادانه افراد.^۱ تبدیل جامعه به سازمان یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای تمدن بشری یعنی آزادی‌های فردی را که عمدتاً در سایه عملکرد نظم خودجوش بازار ممکن شده است از بین می‌برد. به عقیده‌های یکی از بزرگ‌ترین نتایج استقرار نظم بازار به صورت نظام اقتصادی غالب بر کل جامعه، که طی دو قرن اخیر گسترش پیدا کرده است، سلب اختیار از کسانی که گرایش به استفاده خودسرانه (استبدادی) از قدرت سیاسی دارند. او می‌گوید نظم بازار بزرگ‌ترین تهدید قدرت استبدادی را در طول تاریخ بشری عملی ساخته است، حال آن‌که سراب عدالت اجتماعی، این پیروزی عظیم آزادی فردی را به‌طور جدی به خطر می‌افکند.^۲

برای تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی یعنی برقراری برابری مادی و رفاهی میان افراد جامعه، حکومت ناچار است رفتار نابرابری نسبت به افراد داشته باشد چرا که هر فردی دارای توانایی، استعداد، دانش، وضعیت طبیعی و اجتماعی متفاوتی است. ایجاد برابری در این شرایط مستلزم اتخاذ رفتاری نابرابر از سوی حکومت است. به سخن دیگر حکومت مجبور است به جای رفتار مبتنی بر قواعد عام و همه شمول (قانون) از دستور عمل‌های خاص و مورد به مورد استفاده کند. در این صورت اساس حکومت قانون و هرگونه نظام حقوقی مبتنی بر قواعد عام و همه شمول به هم می‌ریزد و راه برای اقتدار نامحدود و استبدادی حکومت و سلب آزادی‌های فردی باز می‌شود. باید تأکید نمود که عدالت توزیعی تنها در یک گروه کوچک مانند خانواده قابل تصور است که در آن رئیس خانواده با اطلاع کامل از وضعیت خاص و نابرابری‌های موجود میان اعضای خانواده، می‌تواند توزیع مناسب یا "عادلانه" ای را، به زعم خود انجام دهد. اما دسترسی به چنین اطلاعاتی در مورد آحاد یک جامعه بزرگ، برای حکومت یا هر اقتدار مرکزی، عملاً غیرممکن است، لذا اقدام در جهت جاری ساختن عدالت توزیعی در یک جامعه بزرگ کوششی بی‌سرانجام است و تنها نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود عبارت است از تبدیل جامعه به سازمان. به عبارت دیگر، عدالت توزیعی در جامعه امروزی در عمل منتهی به نوعی آرمان‌خواهی سوسیالیستی می‌گردد. از این‌رو هایدک، عدالت اجتماعی را "اسب تروا"ی سوسیالیسم در جوامع آزاد می‌خواند. عدالت اجتماعی با افزودن به گستره اقتدار حکومتی و

1. HAYEK, *Op. cit.*, pp. 102-103.2. *Idem*, p. 120.

تبدیل جامعه به سازمان، از دامنه اقتدار و اختیار فردی می‌کاهد. هرگام به پیش در جهت عملی ساختن عدالت اجتماعی، گامی به پس در زمینه آزادی‌های فردی است. زمانی که آزادی فردی از بین می‌رود یا محدودتر می‌شود، استقلال، اختیار و مسئولیت فردی یعنی پایه و اساس هرگونه اصل اخلاقی، از جمله عدالت، نیز از جامعه رخت برمی‌بندد. هایدک می‌گوید عدالت اجتماعی موجب وابستگی افراد به قدرت سیاسی می‌شود و این وابستگی باعث از بین رفتن آزادی اختیار فردی یعنی آنچه که هر اخلاقی ضرورتاً بر اساس آن بنا شده، می‌گردد.^۱

نکته مهمی که درباره جوامعی مانند جامعه ما، که هنوز به توسعه اقتصادی پایداری دست نیافته است، باید مورد تأکید قرار گیرد این است که خلط آرمان عدالت اجتماعی با مفهوم قدیمی عدالت توزیعی در عمل منتهی به اتخاذ سیاست‌های ضد توسعه می‌گردد. بدین معنا که پیوندی ناگفته و شاید ناخواسته بین نیروهای محافظه کار که از هرگونه تحولی و اهمه دارند و عدالت توزیعی را تضمینی برای حفظ وضع موجود تلقی می‌کنند، و نیروهای "چپ" ترقی خواه که خواهان توزیع ثروت و درآمد با آرمان سوسیالیستی "عدالت اجتماعی" هستند، به وجود می‌آید. حاصل چنین ترکیب متناقض و نامتجانسی، تبدیل حکومت به تنها "قیم" اقتصادی جامعه و ایجاد سد محکمی در برابر ابتکارات فردی و گسترش نظام بازار رقابتی است. تجربه کشورهای امریکای لاتین نمونه بارزی در این خصوص است. تمایل به سیاست‌های مرکانتیلیستی و مداخله گرانه که ریشه در گذشته تاریخی بسیار دور و فرهنگ کشورهای امریکای لاتین دارد با خواست نیروهای "ترقی خواه" چپگرا به منظور استفاده از دولت برای توزیع مجدد ثروت به نفع تهیدستان تحت لوای "عدالت اجتماعی"، گره خورده و عملاً دولت را در این جوامع تبدیل به فعال مایشاء اقتصادی و سیاسی می‌کند.^۲ تبلیغ بدون تأمل آرمان عدالت اجتماعی به عنوان یکی از آخرین دستاوردهای انسانی تمدن جدید و سعی در به اجرا گذاشتن سیاست‌های ناظر بر آن علاوه بر مشکلاتی که به آنها اشاره شد، زیان جبران‌ناپذیر دیگری نیز به همراه می‌آورد و آن بی‌اعتبار نمودن شأن و منزلت "حق" و قانون در جامعه است. این مسئله

1. HAYEK, *Op.cit.*, p. 119.

2. A.O. HIRSCHMAN, "The Turn to Authoritarianism in Latin America", cit. in F. Fukuyama "La fin de L'histoire", Flammarion, Paris, 1992, p. 133.

البته منحصر به جوامع توسعه‌نیافته نیست، اما شدت وحدت آن در این جوامع بیشتر است. هایک می‌گوید اخیراً یک مفهوم ایجابی و مثبت از عدالت، علاوه بر مفهوم سلبی آن، جای خود را در اعلامیه‌ها و اسناد حقوقی ملی و بین‌المللی باز کرده است. مفهوم سلبی عدالت به صورت قواعد رفتار عادلانه تعریف می‌شود، اما مفهوم ایجابی عدالت به معنای مکلف‌نمودن حکومت به ادای برخی حقوق خاص و معین برای افراد است، که اغلب به آنها حقوق "اجتماعی و اقتصادی" اطلاق می‌شود. این حقوق مانند حق کار، مسکن و غیره در عمل به معنای طلبی است که افراد از جامعه دارند. ادای این گونه حقوق و طلب‌ها مستلزم ترتیب‌دادن روابط اجتماعی به صورت سازمان است. اما می‌دانیم که تبدیل جامعه به سازمان بنیاد هرگونه قاعده رفتاری عام و همه شمول را از بین می‌برد. از این لحاظ می‌توان گفت که "حقوق اجتماعی و اقتصادی" جدید به هیچ وجه با حقوق مدنی مرسوم سازگاری ندارند و قبول یک دسته از حقوق در حقیقت نفی دسته دیگر است.^۱ این حقوق اجتماعی و اقتصادی جدید برای بار اول به صورت مدون و رسمی در "اعلامیه جهانی حقوق بشر" مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ آمده است. این اعلامیه علاوه بر حقوق مدنی مرسوم، دارای فصل‌هایی است که آشکارا تحت تأثیر مفهوم خاصی از حقوق، متأثر از انقلاب مارکسیستی روسیه، تدوین شده است. به دنبال بیست و یک بند اولیه که طی آنها حقوق مدنی کلاسیک عنوان شده است، هفت بند مربوط به حقوق اجتماعی و اقتصادی آمده است که در واقع بیانگر حق یا طلبی است که هر فرد از جامعه دارد. اما معنای حقوقی بیاناتی از این قبیل که هر کس "حق دارد از طریق مساعی ملی و بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه شأن انسانی و رشد آزادانه شخصیت او است... تحقق بخشد" (ماده ۲۲) چیست؟ سوای ابهام موجود در کلیه مفاهیم به کاررفته در این ماده "اعلامیه"، مسئله این جاست که اگر کسی از این حقوق محروم شود چه مرجعی در مقابل وی مسئول است و او برای احقاق حق خود دعوای خود را در کدام دادگاه باید طرح کند؟

سایر مواد اعلامیه نیز که به حق کار، مسکن، بهداشت، آموزش و غیره می‌پردازد وضعی به همین منوال دارد. این مواد که بیانگر آمال و آرزوهای بسیار والای انسانی است، هیچ‌کدام به

1. HAYEK, *Op. cit.*, p. 124.

منزلت حق به معنای دقیق و حقوقی کلمه توجه ندارد. به علت ابهام موجود در این "حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی"، مانند "شرایط منصفانه و رضایتبخش کار"، مسکن و مراقبت‌های پزشکی مناسب"، "رشد شخصیت" و غیره، هیچ جامعه‌ای هرچند پیشرفته قادر به سامان بخشیدن به آنها نیست. از این رو تنها نتیجه مهمی که نهایتاً حاصل می‌شود بی‌ارج شدن مفهوم "حق" به طور کلی است. تبدیل تصنعی آرمان‌ها و آرزوها به حق، نه تنها اسباب و لوازم افزایش ثروت را از جامعه دور می‌سازد بلکه واژه حق را بی‌اعتبار و فاقد محتوا می‌نماید، واژه‌ای که حفظ معنای حقیقی و دقیق آن، برای استقرار و تداوم جامعه آزاد حائز کمال اهمیت است.^۱

خلاصه

عدالت یکی از مفاهیم اساسی هرگونه اندیشه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. یونانیان باستان برای اولین بار این مفهوم را در چارچوب استدلالی مطرح کردند. آنها عدالت را با مفهوم وضع طبیعی آرمانی توضیح دادند. عدالت از نظر آنها قرارگرفتن هر چیز در وضع طبیعی آرمانی خود است. ارسطو به دو شکل از عدالت در روابط اجتماعی انسان‌ها قائل شد: عدالت توزیعی و عدالت تعویضی. عدالت توزیعی به معنای تعیین سهم هر کس برحسب منزلت و شایستگی و عدالت توزیعی ناظر بر برابری در مبادله است. اندیشه سوبژکتیویستی مدرن در مفهوم عدالت تحول اساسی ایجاد کرد و آن را برحسب کردار انسانی تعریف نمود. این‌جا عدالت بیرون از کردار عامدانه فردی معنایی ندارد و عملی عادلانه تلقی می‌شود که منطبق بر اصول و قواعد ناظر بر حفظ و صیانت از حقوق اساسی بشر باشد. اما در کنار این مفهوم جدید از عدالت، مفهوم دیگری تحت عنوان عدالت اجتماعی نیز نزد برخی از اندیشمندان دوران جدید مطرح شد که در ظاهر شباهت زیادی با مفهوم قدیمی عدالت توزیعی دارد اما در واقع متفاوت با آن است. عدالت توزیعی در رابطه "وضع طبیعی" افراد و گروه‌های نابرابر در چارچوب یک جامعه سلسله مراتبی تعریف می‌شد اما عدالت اجتماعی در اندیشه مدرن همه افراد انسانی برابر فرض می‌کند و ناظر بر برابری همه فرصت‌ها، درآمدها و ثروت‌هاست.

1. HAYEK, *Op.cit.*, p. 127.